

# ضرورت نگاه فلسفی در امور تربیتی

◀ **وبینار با دکتر «خسرو باقری»، استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران**

کتاب معلم و فیلسوف بهانه‌ای بود برای دعوت از آقای دکتر خسرو باقری، استاد دانشگاه تهران تا در هفتم بهمن ماه ۱۳۹۹ نشستی پربار با ایشان در دفتر مرکزی موسسه‌ی خیریه فرهنگی جوادالائمه (ع) داشته باشیم. گفتاری که می‌خوانید در دو بخش، یکی خلاصه‌ای از مباحث مطرح شده توسط ایشان و دیگری پرسش و پاسخ‌های حاضران پیرو صحبت‌های ایشان و همچنین مطالب کتاب ایشان با عنوان «معلم و فیلسوف»، تنظیم شده است.

دغدغه‌ی تمامی دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت این است که امور تربیتی شکل مناسب خودش را پیدا کند. با این حال نمی‌توان در تعلیم و تربیت تحولی ایجاد کرد، مگر این که به ابعاد فلسفی‌اش نیز توجه کنیم. تعلیم و تربیت مانند سایر پدیده‌ها و مفاهیم موجود در هستی یک منشور چند پهلو است که ابعاد اقتصادی، روان‌شناختی و اجتماعی مختلفی دارد. این مفهوم هم‌چنین با وجود پیچیده‌گی‌های ژرف انسان‌شناختی، نسبت به سایر پدیده‌ها از ظرافت بیش‌تری برخوردار است. همین موضوع نشان می‌دهد که معلم به‌عنوان یک رکن اساسی در مفهوم تربیت نباید کار خود را به خواندن یک کتاب، درس دادن، امتحان گرفتن و در آخر نمره‌دادن ساده‌سازی کند که اگر چنین کرد، یعنی به نوعی مرتکب سهل‌انگاری و ساده‌سازی یک پدیده‌ی پیچیده شده است.

## قدم اول، دل به دریای فلسفه بزنید.

در کتاب «گفت‌وگویی معلم و فیلسوف»، زمینه‌ای فراهم شده است تا معلم بتواند تعلیم و تربیت را از منظری فلسفی نگاه کند. در این کتاب خواهیم دید که در مواجهه با تعلیم و تربیت می‌توان حداقل دو نوع پرسش فلسفی را مطرح کرد. یک نوع همان شکل سقراطی است که «چیستی» مفاهیم را مورد توجه قرار می‌دهد و دیگری رویکرد «کانت» است که چه‌گونه‌گی شکل‌گیری مفاهیم را از جهت شرط‌هایی که آن‌ها را ممکن می‌سازند، مورد توجه قرار می‌دهند. وقتی می‌گوییم که تعلیم و تربیت چیست؟ و از ماهیت و چیستی آن می‌پرسیم، به شکل سقراطی با این مفهوم روبه‌رو شده‌ایم. در این رویکرد به ویژگی‌های بنیادی یا ذاتی آن مفهوم توجه می‌کنیم، یعنی ویژگی‌هایی که وجودشان به آن مفهوم هویت می‌بخشد و نه ویژگی‌هایی که وابسته به شرایط یا موقعیتی خاص هستند. به‌عنوان مثال در گذشته معلم برای سهولت آموزش با گچ روی تخته می‌نوشت، حالا ممکن است در کلاس از پاورپوینت استفاده شود، هم‌چنین می‌بینیم که در کلاس درس‌عشایر ممکن است هیچ‌کدام از این ابزار نباشد، پس از این‌جا معلوم می‌شود که تخته و پاورپوینت هیچ‌کدام از ویژگی‌های ذاتی تعلیم و تربیت نیستند، چرا که اگر این‌ها هم نباشند تعلیم و تربیت وجود خواهد داشت. زمانی که این سؤال مطرح شود که چه چیزی در تعلیم و تربیت بنیادی و ماهوی است و از عوارض ویژگی‌های یک مفهوم فراتر رفته و به جست‌وجوی گنه آن پرداخته شود، نگاهی فلسفی با رویکرد سقراطی در حال شکل‌گیری است. رویکرد کانتی نیز پرسش از امکان است، یعنی طرح این سؤال که چه‌طور ممکن است این مفهوم وجود داشته باشد؟ البته این چه‌گونه‌گی باید منطقی و مفهومی باشد و نه تجربی. برای مثال در مواجهه با تشویق به‌عنوان یک پدیده تربیتی اگر بپرسیم که چه‌طور ممکن است تشویق شکل بگیرد،

انسان‌شناختی شما را از آن بیرون بکشیم.

### قدم سوم، مفاهیم تربیتی را صید کنید

یکی از موضوعات مهم در مفهوم تربیت، عاملیت انسان است. انسان یک ظرف خالی نیست بلکه موجودی عامل و خلاق است که عمل از او سر می‌زند. عمل در این جا یعنی کاری که منشا آن وجود است. البته عمل در خلأ اتفاق نمی‌افتد بلکه در شرایط ایجاد می‌شود. شرایط نمی‌توانند منشا عمل باشند بلکه شرایط منشا اثر هستند. انسان عامل بوده و منشا عمل، انسان است و شرایط این عمل را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به‌عنوان نمونه وقتی آفتاب به آب می‌تابد، آب بخار می‌شود اما منشا اثر، آب نیست بلکه خورشید است. درحالی‌که اگر انسان راه برود یا بخوابد، صاحب عمل خودش است. این فرق انسان با موجودات دیگر است. به عبارتی عاملیت انسان یک مسئله‌ی محوری بوده که در امور تربیتی باید به آن توجه ویژه‌ای داشت. این عمل در موقعیت اتفاق می‌افتد و موقعیت‌ها می‌توانند میدان عمل ما را تغییر دهند ولی نمی‌توانند مقوم و منشا عمل محسوب شوند.

در کتاب «عاملیت انسان؛ رویکرد دینی و فلسفی» به بحث قرآنی این موضوع پرداخته‌ام. جایی که پیامبر اکرم به مشرکان می‌گوید: «يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ» شما که با من مخالف هستید در جایگاه خودتان و براساس دیدگاه خودتان عمل کنید، من هم به دیدگاه خودم عمل می‌کنم. همان‌طور که می‌بینید عاملیت انسان یک مفهوم فرا دینی و انسان‌شناختی است. یعنی به مفهوم انسان بودن مربوط است. خواه این انسان مسلمان باشد یا مشرک، زن باشد یا مرد، کوچک باشد یا بزرگ، سیاه باشد و یا سفید. بنابراین عاملیت انسان یک مفهوم بسیار کلیدی است و تربیت باید بر آن سوار شود. اگر شما انسان را به‌عنوان یک موجود عامل در نظر گرفتید که منشا عمل خودش است دیگر نمی‌توانید بگویید تربیت یعنی شکل‌دادن به کودکان توسط مربیان، بلکه مفهوم تربیت، به صورت تعامل در می‌آید. تعامل یعنی ارتباط متقابل عاملان. یعنی اگر انسان عامل است پس هم معلم و هم شاگرد عامل خواهند بود. زمانی که این عاملان در محیط تربیتی قرار می‌گیرند و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، ما شاهد تعامل هستیم. تعامل بین پدیده‌های طبیعی مانند آب و آفتاب رخ نمی‌دهد بلکه در آن جا تأثیر متقابل ایجاد می‌شود. در تعامل باید طرفین عامل باشند یعنی منشا رفتار خودشان باشند. بنابراین تربیت یعنی تعامل. تعاملی که در تربیت است، تعامل ناهم‌تراز است. معلم بار فرهنگ و تجربه را بر دوش دارد و در تراز فراتری ایستاده است، این در حالی است که کودک هم‌چنان که در ابتدای تولد عریان است به لحاظ اخلاقی، فرهنگی و ارزشی هم عریان بوده و به تدریج وارد فرهنگ می‌شود. به عبارتی کودک انسان، به تدریج عامل می‌شود و ارتباط در فضای تعاملی قرار می‌گیرد. همین ناهم‌ترازی یک شمشیر دو دم هست و می‌تواند مانع تعامل سالم شود، همان‌طور که رابطه پزشک با بیمار ناهم‌تراز است و

چه‌گونه‌گی تجربی تشویق را مطرح کرده‌ایم که در پاسخ می‌توان گفت که لازمه‌اش این است که شخصی باشد، هدیه‌ای باشد و ذهن مشتاقی که با هدیه به تکرار کار پسندیده تشویق شود. این‌ها همه لازمه تجربی تشویق است، اما فیلسوف نمی‌خواهد از این‌ها صحبت کند. فیلسوف می‌خواهد راجع به امکان‌های منطقی و مفهومی بگوید، یعنی چه زمانی می‌توان تشویق کرد و مفهوم تشویق باید چه پیش‌شرط‌هایی داشته باشد. به‌طور مثال مفهوم عمل پسندیده لازمه یا پیش‌شرط تشویق است. حال عمل پسندیده خودش یک پیش‌فرض مفهومی دیگری دارد و آن این است که عمل پسندیده با نیت انجام شده باشد یا سهوی. تعمد در هر عملی مهم است پس می‌بینید که زنجیره‌ای از مفاهیم به‌وجود می‌آید. معلمی که می‌خواهد یک دانش‌آموز را تشویق یا تنبیه کند باید خودش را برای پاسخ‌گویی به همه‌ی این سؤال‌ها آماده کند. به این ترتیب امکان‌هایی که ما به لحاظ منطقی مطرح می‌کنیم، شکل فلسفی پیدا خواهند کرد.

### قدم دوم، در دریای فلسفه عمیق شوید.

وقتی کلمه‌ی تربیت را به کار می‌بریم، باید بپرسیم که مفهوم تربیت چیست؟ شاید کسی بگوید که تربیت کاری است که مربی روی مرتبی انجام می‌دهد، اما این یک معنای لغوی و یک طرفه است. ما می‌خواهیم فراتر از معنای لغوی رفته و در لایه‌های مفهومی کاوش کنیم. آیا واقعا تربیت کار مربی است؟ آیا مربی به تنهایی می‌تواند عامل تربیت باشد؟ آیا تربیت یک کودک مثل نجاری کردن است؟ آیا مربی می‌تواند مانند یک نجار که هرچه بخواهد از چوب می‌سازد، عمل کرده و فرد را هرطور که خواست تربیت کند؟

یکی از روانشناسان معروف رفتارگرا به نام «واتسون» اظهار داشت اگر تعدادی نوزاد به او بدهند هرچه بخواهند تحویل خواهد داد. به‌عنوان مثال دکتر، مهندس، دزد و یا خلاف‌کار. بنابراین یک تصور از تربیت این است که ما فکر کنیم کودک یک ماده خام است و ما بر حسب این‌که چه طرحی بر او می‌زنیم، او را شکل خواهیم داد. در صورتی‌که این تصور، قدیمی است و در طول تاریخ رشد مردود شده است. تاریخ رشد روان‌شناختی انسان نشان می‌دهد این‌گونه نیست و نمی‌توان گفت اگر مربی حادثی وجود داشته باشد، تربیت نیز رخ خواهد داد. بسیار دیده‌ایم که مربیان بزرگ و کارآمد به مقصودشان نرسیده‌اند. تاریخ ادیان نیز نشان می‌دهد که پیامبران برگزیده و بی‌نقص خداوند نیز نتوانستند تمام افراد قوم خود را هدایت کنند. این نمونه‌ها نشان از پیچیده‌گی مفهوم تربیت دارد. رابطه‌ی مربی با مرتبی رابطه شکل‌دهی نیست بلکه انسان موجودی به‌غایت پیچیده است. بنابراین یکی دیگر از مفاهیم مرتبط با تربیت، تصور ما از کودک به‌عنوان انسان است. چیستی تربیت در گروهی پاسخ به چیستی انسان است. زمانی که شما به چیستی انسان پاسخی می‌دهید، تربیت نیز تعریفی متناسب با آن پیدا می‌کند و بالعکس؛ اگر شما تعریفی از تربیت بدهید ما می‌توانیم پیش‌فرض

## پرسش و پاسخ:

### برای ایجاد تحول تربیتی بر اساس فضای تعامل و عاملیت چه باید کرد؟ چه کنیم تا تعامل میان معلم و دانش آموز با در نظر گرفتن عاملیت هر دو، از تعادل خارج نشود؟

برای به کار بستن ویژگی عاملیت در تعامل معلم و شاگرد در وهله‌ی نخست باید به تربیت خود معلمان پرداخت. معلمان باید برای مواجهه با تعامل ناهم‌تراز تربیت بشوند و در همین تربیت نیز نقش معلم به‌عنوان انسانی که عامل است، در نظر گرفته شود، یعنی نظام تعلیم و تربیت عاملیت معلم را به رسمیت بشناسد. این مهم زمانی انجام می‌شود که نظام آموزشی نیز در سطحی بالاتر اصول و قواعد را به معلم دیکته نکند، بلکه رهنمودهایی ارائه دهد. طی فرآیند تربیت معلم نیز دو مسئله باید رعایت شود: یکی اهمیت دادن به بازخوردهای معلمان و دیگری بازنگری اختیارات آن‌ها است. در تعاملات انسانی و به‌خصوص در فرآیند تربیتی، گرفتن بازخورد بسیار مهم است. به‌عنوان نمونه در همین سند تحولی که نوشته شده و معایبی هم دارد، موضوع عاملیت معلم نادیده گرفته شده‌است و بازخوردگیری نیز انجام نشده است. باید نظر معلمان نسبت به این سند سنجیده شود و در بازنویسی سند دخالت داده شود و یا زمانی که بخش‌نامه‌هایی صادر می‌شود، باید بعد از مدتی و از طرف سازمان، بازخورد معلمان بررسی شود. این که نظرشان چه بوده؟ موافق هستند یا مخالف؟ دلیل‌شان چیست؟ همه‌گی موضوعاتی است که باید مورد توجه قرار گیرد. از طرفی دیگر باید ببینیم که چه قدر به معلم اختیارات داده می‌شود. معلم نباید یک مفهوم تک‌موضوعی تلقی شود، چراکه هر معلمی دارای خلاقیت‌های منحصر به فردی است که باید بتواند آن‌ها را عرضه کند. تمرکزگرایی در سیستم تربیتی ما زیاد است که باید کم شود. تمرکزگرایی وقتی که بیش از حد باشد تعامل را ضعیف می‌کند. در مناطق مختلف ایران اقتضائات مختلفی است که در برنامه‌ریزی‌های آموزشی هر منطقه باید دخالت داده شود. بنابراین می‌بینید که اگر بخواهیم فضای تعاملی و عاملیتی را در تعلیم و تربیت مان وارد کنیم، در سطوح مختلفی باید فعالیت کنیم. بعضی جاها ممکن است تا حدی فضای تعاملی وارد شود و بعضی جاها اصلن ورود پیدا نکند. این‌ها چیزهایی است که باید نسبت به آن حساس بوده و در نوشته‌ها، مقالات و سخنرانی‌های مان به آن انتقاد بکنیم تا انشاءالله در یک ارتباط طولانی و به تدریج اصلاح شوند. نکته‌ی مورد توجه این است که عاملیت انسان یک مفهوم توصیفی است نه یک مفهوم تجویزی و به همین دلیل است که اگر معلمی در یک نظام غلط تعلیم و تربیت قرار بگیرد، با وجود این که دست و بالش بسته می‌شود ولی عاملیتش صفر نخواهد شد. معلم می‌تواند در یک نظام تربیتی غلط، کارهایش را تا حد مناسبی انجام بدهد. ما به عاملیت معلم‌ها باید ایمان زیادی داشته باشیم و معلمان باید بدانند

اگر پزشک به عاملیت بیمار توجه نداشته باشد، آن را تبدیل به یک شیء می‌کند و اجازه حرف زدن به او نمی‌دهد، بین معلم و شاگرد هم می‌تواند این اتفاق تکرار شود. زمانی که معلم با اعمال، رفتار و ارتباطش با شاگردان می‌گوید که من می‌دانم و تو نمی‌دانی، کودک انسانی را تا حد یک شیء تقلیل می‌دهد. این ارتباط ناسالم می‌تواند بین کودکان و والدین نیز اتفاق بیفتد. هر کجا که رابطه‌ی ناهم‌ترازی است، عاملیت در معرض تهاجم و لغو شدن قرار می‌گیرد و کار سخت می‌شود. دکتر باید به حرف بیمار گوش دهد و متوجه مشکل و احساس او شود. همین‌طور که باید به برداشت بیمار از بیماری‌اش توجه کند تا در تشخیص بیماری یاری‌اش کند. در مفهوم تربیت نیز توجه به متری یک مسئله اساسی است چراکه اگر فردی نخواهد، هرگز یاد نمی‌گیرد. در اسلام هم خداوند در عالم تکوین رابطه‌ی پیامبر و آدمیان را به‌عنوان رابطه سیطره تعریف نکرده و پیامبر بر مردم مسلط نبوده است بلکه می‌فرماید من شما را هدایت می‌کنم، پذیرفتن یا نپذیرفتن آن به خواست شما است. پس می‌بینیم که رابطه معلم با شاگرد از جنس رابطه نجار و چوب نیست بلکه شبیه به ارتباط سنگ‌های چخماق برای آتش آفریزی است. این دو سنگ را اگر به طور مناسب به هم بزیند آتش شکل می‌گیرد ولی جرقه در هیچ یک از سنگ‌ها نیست و تنها در برخورد مناسب وجود دارد. برخورد مناسب معلم و شاگرد می‌تواند به جرقه‌هایی منجر شود که آتش تربیت را می‌افروزد.

### قدم نهایی، صید فلسفی خوراک تربیت خواهد شد.

کار دشوار تربیت در این است که بُعد عاملیت و ناهم‌ترازی به آسانی در کنار هم قرار نمی‌گیرند. معلم باید در کنار هم‌تراز نبودن این تعامل به عاملیت دانش‌آموز نیز توجه کند. به عبارتی باید دانش‌آموز را به رسمیت بشناسد. به شناخت، گرایش‌ها و تصمیمات او اهمیت دهد تا رابطه‌شان هم‌گرا شود. وقتی معلم تصور دانش‌آموزش از درس و ضرورت درس خواندن را مورد توجه قرار می‌دهد، شناخت ایجاد می‌شود. در ادامه، مسئله‌ی گرایش‌ها مطرح می‌شود و معلم باید به خواست و میل مستقیم یا غیرمستقیم دانش‌آموز توجه کند. به عبارتی اگر فرد می‌خواهد درسی را مطالعه کند یا باید به میل مستقیم او باشد یا میل غیرمستقیم. این میل‌ها باید فراهم شوند. سرانجام تصمیم‌گیری، اراده و انتخاب وجود دارد که در عمل انسان امری اساسی است. اگر به قدرت انتخاب نیز توجه نکنید، کاری را در امر تربیت به پیش نمی‌برید.

در نتیجه برای بهبود بخشیدن به تعلیم و تربیت باید بعد فلسفی آن مورد توجه قرار بگیرد و معلم‌ها شامه‌ی فلسفی پیدا کنند. این به معنای فیلسوف شدن معلم نیست بلکه باید اشتیاق و نوعی نگاه فلسفی در معلم شکل بگیرد چراکه مفاهیمی هم چون تربیت، استعداد، رشد، توسعه، تعلیم و ... که معلمان به کار می‌برند همه‌گی از مفاهیم پیچیده‌ی فلسفی هستند.

که تعیین کننده هستند و راه‌های بسیاری وجود دارد که معلم‌ها می‌توانند عاملیت خودشان را نشان بدهند.

**درب‌خی از خانواده‌ها با مشکل فرزندسالاری مواجه هستیم که گاهی به مدرسه هم انتقال پیدا می‌کند. چه گونه می‌توان با در نظر گرفتن عاملیت دانش‌آموز از فرزند سالاری نیز جلوگیری کرد؟**

تعامل معیوبی که گفتیم ممکن است در تعامل ناهم‌تراز رخ دهد در این جا به شکل فرزندسالاری درآمده است که می‌تواند یک واکنش نسبت به سال‌هایی باشد که ارتباط خانواده و فرزندان به شکل پدرسالاری بود. وقتی که انحراف راننده‌ای در جاده به سمت راست زیاد باشد، مجبور می‌شود فرمان را به شدت بگرداند تا به سمت چپ برود، یعنی آن انحراف شدید اولیه این انحراف بعدی را به دنبال خودش ایجاد می‌کند. فرزندسالاری نیز انحراف شدیدی است که در برابر انحراف اولیه یعنی پدرسالاری به وجود آمده است. به هر صورت فرزندسالاری یک تعامل معیوب است که باید به فکر چاره‌اش باشیم، تعدیل‌اش کنیم و آن را به تعامل برسانیم. ابتدا باید بدانیم که چاره در مبارزه با خواسته‌های فرزندان و دیکته کردن خواسته‌های خانواده به آن‌ها نیست بلکه جریان سالم تربیتی یک جریان تعاملی است نه یک جریان سالاری. حالا چه پدرسالاری باشد، چه فرزندسالاری. این یکی از آن کارهایی است که مدرسه می‌تواند در ارتباط با خانواده‌ها انجام دهد. یکی از وظایف مدرسه این است که با والدین ارتباط داشته باشد و یکی از کارهایی که در ارتباط باید انجام شود، آگاهی‌بخشی والدین نسبت به ماهیت تربیت است. والدین می‌توانند از طریق مدرسه نسبت به اهمیت تعامل روشن‌بینی پیدا کنند و دریابند که تعامل چه نقش‌سازنده‌ای در تربیت دارد. به‌عنوان مثال اگر کودک یا نوجوانی در خانه پیشنهاد پدر را قبول نکند و بخواهد از آن طفره برود، ممکن است بعدها در کارش دچار مشکلاتی بشود چراکه تصمیمات فرزندان اغلب به‌خاطر عدم تجربه‌ی آن‌ها منجر به نتایج شکننده‌ای می‌شود. در آن نتایج شکننده است که پدر یا مادر می‌تواند نقش خودش را برای فرزند بازتعریف کند و نشان بدهد که چه‌گونه این مسئله را از قبل پیش‌بینی کرده یا تذکر داده است. این با ملامت‌گری متفاوت است بلکه یک آگاهی‌بخشی و یادآوری برای کودک یا نوجوان محسوب می‌شود که در پی آن قرار نیست فرزندان مان را سرزنش کرده و یا هرگونه حس ناخوشایندی در آن‌ها ایجاد کنیم. در این مرحله باید فرزندان را متوجه کرد که باید به دیدگاه‌های یک‌دیگر احترام گذاشته و تجربه‌ی پدر و مادر را به رسمیت شناخت. از طرفی والدین هم باید ریسک تصمیمات فرزندان‌شان را بپذیرند. ریسک‌پذیری نسل جوان همان‌طور که گاهی مشکلاتی ایجاد می‌کند، گاهی اوقات هم منشأ تحولات مهمی است. باید بتوانیم ضرورت ترکیب توانایی و ریسک نسل جدید با علم و تجربه‌ی والدین را برای خانواده‌ها روشن کنیم تا آن‌ها بتوانند این

رویکرد را در مورد فرزندان‌شان پیش بگیرند.

**محتوای کتاب‌ها در آموزش و پرورش برای دختران و پسران با روحیات متفاوت، تقریباً یکسان است در این خصوص چه باید کرد؟**

دختران و پسران هر دو انسان هستند و این نقطه‌ی اشتراک را نباید نادیده گرفت. گاهی به مسئله‌ی جنسیت جوری نگاه می‌شود که انگار باید دو آموزش و پرورش جدا برای دختران و پسران داشته باشیم. این جور خیابان‌کشی و خط‌کشی‌های جنسیتی درست نیست. نباید فراموش شود که در درجه‌ی اول هر دو انسان هستند و مفهوم عاملیت برای زن و مرد به طور یکسان، صادق است. در نتیجه تمام عوارض و نتایج تربیتی عاملیت برای هر دو لحاظ می‌شود. این را باید به‌عنوان سنگ بنا قبول کرد سپس به تفاوت‌ها پرداخت. این تفاوت‌ها حتی در بین هم‌جنس‌ها هم دیده می‌شود و استعدادهای افراد، قابلیت‌ها و زمینه‌هایشان متفاوت است. بنابراین باید در تعلیم و تربیت تفاوت‌های فردی را لحاظ کرد و در سطحی دیگر تفاوت‌های جنسیتی را مورد توجه قرار داد. همان‌طور که دختران و پسران، از لحاظ فیزیولوژیکی با هم متفاوت‌اند، از نظر عاطفی و روانی هم می‌توانند تفاوت داشته باشند. گاهی اوقات این تفاوت‌ها، تفاوت‌های فرهنگی - جنسیتی است نه این که ذاتی باشد بلکه این تفاوت‌ها ناشی از فضایی است که در آن زندگی می‌کنیم و ممکن است به اشتباه تصور کنیم که این تفاوت‌ها ذاتی است. تفکیک این مسائل پیچیده بوده و دقت زیادی می‌خواهد. روشن است که بدن دختر و پسر با یک‌دیگر فرق دارد و رشد جنسی، زمان و مکان آن‌ها نیز با هم متفاوت است. بنابراین در این سطح جنسیتی تا آن جایی که وظایف بهداشتی، شخصی و ... ایجاد می‌کند باید کتاب‌های درسی به دانش‌آموزان آگاهی بدهد و بعد از آن تفاوت‌های فردی است که باید در برنامه‌ی درسی لحاظ شود.

**سؤالاتی که معلم از فیلسوف در کتاب «گفت و گوی معلم و فیلسوف» می‌پرسد بر چه اساسی نوشته شده است؟ آیا جامعه‌ی معلمان در نظر گرفته شده و این سؤالات بر اساس نیازهای آن‌هاست؟**

در این کتاب نظر من بر این بوده است که معلم‌های عمل‌زده‌ای که فکر می‌کنند معلمی همین کاری است که بلدند را، به چالش بکشم و نشان دهم که چه‌طور می‌توان مفاهیمی که معلمان به‌راحتی استفاده می‌کنند را کالبد شکافی کرد. یکی از کارهای فیلسوف همین تبدیل مسئله‌ی بدیهی به مسئله‌ی غیر بدیهی یا تبدیل چیزهای عادی به غیر عادی است.

هدف من در این کتاب این بود که مفاهیم بدیهی معلمان را به مفاهیمی نو و غیر بدیهی تبدیل کنم تا مفاهیم خاک‌خورده‌ی قدیمی بار دیگر بازاندیشی شده و به کار بیایند. ■